

غزل شماره ۴۱۴

کلبن عیش می دمد ساقی گلغزار کو

باد بهار می وزد باده خوشگوار کو

هر گل نوز گلرخی یاد همی کند ولی

کوش سخن شو کجا دیده اعتبار کو

مجلس بزم عیش را غایه مراد نیست

ای دم صبح خوش نفس نافه زلف یار کو

حسن فروشی کلم نیست تحمل ای صبا
دست زدم به خون دل بهر خدا نگار کو

شمع سحرگهی اگر لاف ز عارض تو زد
خشم زبان دراز شد خنجر آبدار کو

گفت مگر ز لعل من بوسه نداری آرزو
مردم از این هوس ولی قدرت و اختیار کو

حافظ اگر چه در سخن خازن کنج حکمت است
از غم روزگارِ دون، طبع سخن گزار کو

تفسیر فال

با صدای بلند اعتراض کنید و به صراحت اعلام نمایید که چرا قدرت و اختیار را از شما سلب کرده‌اند. در دنیای کنونی، با یاد و خیال پردازی‌های زنده خویش زندگی می‌کنید و این تفکرات عمیق به شما احساس هویت و وجود می‌بخشند. در همین حین، احساس می‌کنید که سخنانتان نزد دیگران فاقد اعتبار است؛ گویی کسی به اندیشه‌ها و نظرات شما اهمیت نمی‌دهد. مسائل روزمره و چالش‌های دنیوی، هرگز نمی‌توانند رضایت خاطر شما را فراهم آورند، زیرا روح شما به دنبال چیزی والاتر است. بنابراین، در جستجوی مراد و هدفی هستید که خودتان به خوبی از آن آگاهی دارید. این مسیر ممکن است پر از مشکلات و دشواری‌ها باشد؛ اما باید تحمل کنید و با عزمی راسخ بر مشکلات فائق آیید تا در نهایت بتوانید به آرزوهایتان دست پیدا کنید.

به کوشش : [پارسی دی](#)

منبع تفسیرها: [آلامتو](#) و [سلام دنیا](#)